**انترناسیونال ۶۹۴**

**مصطفی صابر**

**ادامه بحران اقتصادی در سال ۲۰۱۶**

**در سال 2017 باید منتظر چه بود؟**

***انترناسیونال:*** *سال گذشته خروج انگلستان از اتحادیه اروپا (برگسیت) و انتخاب ترامپ دو رخداد مهم در دو قطب مهم جهان سرمایه داری بود. از سوی دیگر هنوز اثرات بحران عمیق کشورهای مهم سرمایه داری که از سال ۲۰۰۷ آغاز شد، به پایان نرسیده که صحبت از شروع بحرانی جدید در آینده نزدیک است. آیا ارتباطی بین بحران اقتصادی و برگسیت و یا انتخاب ترامپ می بینید؟ شما وضعیت سرمایه داری را چگونه می بینید؟*

**مصطفی صابر:** برگسیت و انتخاب ترامپ، هردو، انعکاس بی افقی و سردرگمی بورژوازی در قبال بحران اقتصادی عمیق و ساختاری است که سرمایه جهانی با آن دست به گریبان است. اگر این بحران اقتصادی و این بی افقی نبود، بنظرم نه ترامپ چندان موضوعیت میداشت و نه برگسیت. در عین حال، هردو رخداد سیگنال هایی دادند که میتواند وضعیت اقتصادی جهان را نامطمئن تر و بحران خیز تر کند. چرا که هردو بر سیاستهای درونگرایانه (پروتکشنیستی) و ناسیونالیستی تاکید گذاشتند که می تواند بر تحرک و سودآوری سرمایه جهانی تاثیر منفی بگذراند. امری که طبعا در مرکز بحران فعلی نیز هست.

بحران اقتصادی فعلی با بحرانهای معمولی و ادواری سرمایه داری فرق دارد. این یک بحران ساختاری - تاریخی شبیه وضعیتی است که برای مثال در مقطع جنگ جهانی اول با آن مواجه بودیم. آن بحران نه فقط زمینه ساز جنگ جهانی اول بود، بلکه با آن جنگ خانمانسوز و تغییر معادلات سیاسی و اقتصادی ناشی از آن نیز  سرانجام نیافت و به  بحران کبیر اواخر دهه بیست قرن گذشته و جنگ جهانی دوم منجر شد. اگر هر بحران معمولی و ادواری که هر هفت تا ده سال رخ میدهد ما شاهد تکرار سیکل رکود- بحران- رونق هستیم، و پس از هر بحران سرمایه میتواند به رونق برسد و  روند انباشت وسیع تری را آغاز کند؛ در بحران های ساختاری تاریخی لازمه شروع روند انباشت وسیع سرمایه تغییرات و تحولات بسیار بنیادی تری است. چنانکه دیدیم بعد از بحران ۲۰۰۷  علیرغم اقدامات خارق العاده دولت ها و بانک های مرکزی در نجات بنگاه های ورشکسته، گرچه توانستند از وخامت بحران کم کنند و حتی رونق نسبی هم بوجود آمد، اما نرخ رشد سرمایه در سطح جهانی هم چنان در مرز بحران (حدود سه درصد) نوسان میکند. اکنون علیرغم اینکه بانک های مرکزی و نهاد های بین المللی سرمایه هر طرفندی که بلد بوده اند را به کار زده اند، از جمله کاهش نرخ بهره به حدود صفر، حتی خوش بین ترین اقتصاددانان هم فکر نمی کند که یک دوره رونق و شکوفایی در پیش است.

دلیل اینگونه بحران های ساختاری و همه جانبه بنظر من این است که ترکیب ارگانیک سرمایه (نسبت سرمایه ثابت به سرمایه متغیر) در یک سطح جهانی و عمومی بالا میرود و سودآوری را در یک مقیاس تاریخی دشوارتر و دشوارتر  میکند. ارزش اضافی که سرمایه تحصیل میکند از سرمایه متغیر، بخشی که به خرید نیروی کار اختصاص دارد، حاصل میشود. این کار کارگر است که مولد ارزش جدید است. سرمایه ثابت، بخشی که صرف وسائل و مواد تولید میشود، بخودی خود منشاء درآمد و ارزش اضافه نیست. هرچند سرمایه ثابت پیش شرط تولید است و هرچه تکنولوژی جلوتر میرود اهمیت اقتصادی و حجم سرمایه ثابت بیشتر هم میشود اما ارزش جدیدی تولید نمی کند. ارزش جدید و از جمله ارزش اضافه که سود از آن می آید، توسط بخش متغیر سرمایه تولید میشود که حجم آن دائما به نسبت سرمایه ثابت کاهش میابد. هر روز که میگذرد حجم نیروی کار کمتری برای به حرکت درآودن ماشین آلات عظیم تر و سرمایه ثابت حجیم تری لازم است. این در حالی است که  سود سرمایه حاصل تقسیم ارزش اضافه بر جمع کل سرمایه اعم از  ثابت و متغییر است. اگر نسبت سرمایه ثابت به سرمایه متغییر بالا برود، یعنی ترکیب ارگانیگ سرمایه افزایش یابد، سود به ناگزیر سیر نزولی خواهد داشت. اگر این افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه در سطح عام جهانی، و نه فقط در این یا آن حوزه اقتصاد صورت پذیرد، و اگر این افزایش در یک پروسه تاریخی و طولانی و با مستهلک کردن تمام امکانات کاهش ترکیب ارگانیک صورت پذیرد، آنگاه ما با یک بحران ساختاری و عمیق شبیه آنچه اکنون با آن روبرو هستیم مواجه خواهیم شد. در بحران های عادی خود بحران در عین حال مکانیسم پایین آوردن ترکیب ارگانیک سرمایه و خروج از بحران را در خود دارد؛ چه از طریق بکار گیری تکنولوژی پیشرفته تر و  بالا بردن بارآوری کار، چه از طریق حذف سرمایه هایی که سودآوری لازم را ندارند، چه از طریق حمله به سطح معیشت طبقه کارگر و ارزانتر کردن کارگران موجود و چه از طریق خلع ید از دهقانان و غیر کارگران بویژه در کشورهای توسعه نیافته و تبدیل کردن آنها به نیروی کار ارزان جدید و غیره. اما در بحران های تاریخی ساختاری نظیر بحران فعلی تمام این امکانات برای کاهش ترکیب ارگانیک سرمایه تا سرحد ممکن  استفاده شده و دیگر جایی برای استفاده بیشتر نمانده و سرمایه به حالت اشباع جهانی تاریخی رسیده است. چنانکه می بینیم هم اکنون در سطح جهان حجم عظیمی از سرمایه وجود دارد که در تولید حرکت نمی کند و جمعیت عظیمی از مردم که بیکار و عاطل و روز به روز به ورطه فقر بیشتر کشیده میشوند. سرمایه هست، نیروی کار هم هست، اما "رشد" نیست!

راه حل بورژوایی  خروج از چنین بحرانهایی ناگزیر نوعی از ساختار شکنی و تجدید سازمان سرمایه در سطح جهانی و تاریخی است. بطور مشخصتر: مجموعه ای از انقلابات تکنولوژیک و نوآوری های اقتصادی فوق العاده، همراه با تحولاتی سیاسی عظیم و تعریف معادلات جدید قوای بین المللی چه به منظور نوعی تجدید تقسیم جهان و چه به منظور به میدان آوردن نیروی کار ارزان در مناطقی نظیر آفریقا و خاورمیانه و البته مقادیر زیادی از جنگ ها و نابودی حجم عظیمی از سرمایه ثابت و زیرساخت ها و در یک کلام دوره ای بسیار سیاه و پر مشقت و محرومیت و فقر لازم است تا اگر بشریتی باقی بماند دوباره ترکیب ارگانیک سرمایه در سطح جهانی کاهش یابد و سرمایه بتواند دوره جدیدی از رونق و شکوفایی طولانی داشته باشد. حتی در این حالت هم، همه این اقدامات فقط مقدماتی است تا بحران ساختاری جهانی بعدی همه جانبه تر و بنیادی تر و در فاصله زمانی کوتاهتری رخ دهد.

در مقابل این شرایط صفوف بورژوازی کاملا درهم ریخته و بحران زده و بی افق است. هیچ کس راه حل روشنی ندارد و نمی داند چه باید کرد. تمام پدیده ها و شگفتی هایی که با آن روبرو هستیم از ترامپ گرفته تا برگسیت و تا بحران حکومتی بورژوازی در غرب، از افول آمریکا گرفته تا عروج داعش و دم درآوردن پوتین و کودتای اردوغان و نظیر آن در تحلیل نهایی ناشی از بحران اقتصادی و بی افقی مترتب بر آن است. بطور مشخصتر: بطور کلی سه گرایش در برخورد به معضل بحران اقتصادی موجود میتوان در صفوف بورژوازی و متفکران و رهبرانش مشاهده کرد که هیچ کدام جواب ندارند. اول، گرایش مسلط و حاکم، ادامه وضعیت موجود و تدوام سیاستهای نئوکنسرواتیستی مبتنی بر ریاضت کشی اقتصادی و ادامه گلوبالیزاسیون است. این خط با بحران 2007 شکست خورد. اما همچنان حاکم است چون راه حل دیگری نیست. تداوم حاکمیت این خط تنها موجب تشدید بحران، افرایش فقر و نابرابری، تمرکز و تراکم هرچه شدید تر سرمایه و هردم مشکلتر شدن سودآوری و حرکت سرمایه است. دوم، گرایش سوسیال دمکراتیک و چپ بورژوازی، که خواهان نوعی تعدیل ثروت و توزیع بهتر و بازگشت به راه حل های کینزی به منظور تحریک سرمایه به تولید بیشتر است. مشکل این خط این است که فاقد آن شرایط تاریخی است که سیاست های کینزی را در عین حال سودآور میکرد. یعنی کاهش ترکیب ارگانیک سرمایه بعد از دو جنگ جهانی که اکنون فاقد آن شرایط هستیم. این خط یک توهم محض است و تنها حسن آن برای بورژوازی این است که مثل سوپاپ اطمینان عمل کند و اعتراضات چپ اجتماعی و طبقه کارگر را اینجا و آنجا در چهارچوبه سیاست های طبقه حاکم مهار کند. سوم، گرایش ناسیونالیستی و پروتکشنیستی است که اینهم بر یک توهم و آرزوی بازگشت به "گذشته خوش"، یعنی حدود دهه هفتاد قرن بیست میلادی، استوار است. این گرایش معضل اقتصاد را جهانی شدن سرمایه و تحرک نیروی کار را میداند و میخواهد با بیرون ریختن کارگران مهاجر و سیاست های حفاظتی و درونگرا مساله را حل کند. این راه حل حتی بیش از راه حل دوم اتوپیک و البته ارتجاعی است. حتی مدافعین آن که عبارت از امثال ترامپ و جریانات فاشیستی و ناسیونالیستی اند  بخوبی میدانند که بر دروغ استوار است. ارزش مصرف این گرایش بسیج توده های ناراضی جامعه زیر لوای ناسیونالیسم و فاشیسم به منظور مقابله با چپ جامعه است.

با توجه به توضیحات فوق  میتوان گفت وضعیت اقتصادی جهان در 2017 ممکن است اینجا و آنجا از وضع سال قبل متفاوت باشد اما نمی تواند خارج از این چهارچوبه و چشم انداز عمومی مقابل سرمایه داری، این بحران اشباع جهانی سرمایه باشد. همینطور میخواهم نتیجه بگیرم که راه حل واقعی خروج از این وضعیت نمی تواند در چهارچوب سرمایه داری باشد. بقای سرمایه و حاکمیت سود و پول و بانک و بورژوا بر زندگی ما اگر به نابودی کامل کره زمین و نسل بشر منجر نشود، دستکم برای یک دوره کم و بیش طولانی چنان شرایط تیره و وحشتناکی بر بشریت حاکم خواهد کرد که در تاریخ بی نظیر خواهد بود. راه حل واقعی در مقابل بحران فعلی این است که شر سرمایه را کم کرد. باید نظام اقتصادی و اجتماعی ساخت که نه بر پایه سود و بازار که بر پایه رفع نیازهای انسانی و تعاون و همکاری جهانی انسانها عمل کند. ساختن چنین جامعه جهانی و انسانی ممکن تر از هر وقت است. وسائل ارتباط و اتحاد برای چنین رنسانس سوسیالیستی کاملا مهیا است. تولید کاملا جهانی و اجتماعی شده است. هویت جهانی انسانی در همه جا در حال گسترش و تعمیق است. یادمان نرود که بحران های اقتصادی ساختاری تاریخی نظیر بحران کنونی میتواند مردم را در سطح جهانی علیه سرمایه داری متحد کند. چنانکه نشانه هایی از آنرا در انقلابات و جنبش های سال 2011 دیدیم. مساله مهم و بلافصل اما شکل دادن به یک جنبش سیاسی جهانی برای خلع ید از سرمایه و بازگرداندن سرنوشت به انسانهاست. ما در ایران میتوانیم سهم مهمی در این تلاش بعهده بگیریم.  4  ژانویه 2017